



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۱ مهر ۱۳۹۱

مصادف با: ۱۵ ذی القعدة ۱۴۳۳

جلسه: ۱۰

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: مسلک دوم: وضع

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

اشکال امام (ره) به مسلک اول:

از بحث پیرامون مسلک اول مطلبی باقی مانده و آن اشکالی است که امام (ره) به این مسلک دارند. ایشان می‌فرماید اگر برای یک معنای بسیط من جمیع الجهات الفاظ مختلفی وجود داشته باشد و بین آن الفاظ و آن معنای بسیط ارتباط واقعی باشد لازم‌هاش از بین رفتن بساطت در آن معنی و پذیرش ترکیب در آن است. مثلاً خداوند تبارک و تعالی یک ذات بسیط من جمیع الجهات دارد و در جای خود ثابت شده که ذات خداوند از جمیع جهات بسیط است و ترکیب در آن راه ندارد در عین حال الفاظ متعددی مثلاً در زبان عربی برای این ذات وجود دارد یا اساساً همین ذات در زبان‌های مختلف واژه‌های مختلفی دارد؛ در عربی گفته می‌شود الله، در فارسی می‌گویند خدا، در انگلیسی می‌گویند گاد، حال اگر قرار باشد بین لفظ و معنی که طبق فرض این معنی بسیط است یک ارتباط واقعی و ذاتی وجود داشته باشد لازم‌هاش آن است که در این ذات ترکیب پیدا شود چون بالاخره لفظ خدا یک ارتباط واقعی با این ذات دارد، لفظ الله هم طبق فرض باید یک ارتباط واقعی با این ذات داشته باشد و همین طور الفاظی که در لغات و زبان‌های مختلف وجود دارد پس وجود ارتباط واقعی بین هر یک از این الفاظ با آن ذات مستلزم تحقق جهات مختلف در این معنای بسیط حقیقی است و این خلاف فرض است چون فرض این است که این ذات یک ذات بسیط است و طبق فرض ترکیب در آن راه ندارد و وجود الفاظ مختلف که ارتباط واقعی با ذات داشته باشند به این معنی است که در آن ذات باید حیثیات و جهات مختلف ایجاد شود و این با بساطت حقیقی ذات خداوند متعال سازگار نیست. اگر ادعا شود این ارتباط بین همه الفاظ و همه معانی نیست بلکه بین بعضی از الفاظ و بعضی معانی است با ادعا سازگار نیست چون ادعا این است که بین همه الفاظ و همه معانی این ارتباط وجود دارد یعنی مدعی ارتباط حقیقی و واقعی بین لفظ و معنی، خداوند متعال یا بعضی از الفاظ دارای معنای بسیط را استثناء نکرده بلکه مدعی است بین همه الفاظ و همه معانی این ارتباط حقیقی وجود دارد و اگر بخواهد بین همه الفاظ و همه معانی این ارتباط وجود داشته باشد در مورد معانی بسیط من جمیع الجهات مانند خداوند تبارک و تعالی مشکل پیش می‌آید.^۱

۱. مناہج الوصول، ج ۱، ص ۵۶.

نتیجه این شد که مسلک اول یعنی مسلک واقعی و ذاتی بودن ارتباط بین لفظ و معنی مسلک باطلی است. ما پنج احتمال برای این مسلک ذکر کردیم و معلوم شد این تفاسیر و احتمالات پنج‌گانه‌ای که برای این مسلک ذکر کردیم یا ثبوتاً مشکل دارند و یا اگر هم ثبوتاً معقول باشند مبتلا به اشکالات دیگری هستند.

مسلک دوم: وضع

ما مسلک دوم را به دو دیدگاه کلی تقسیم می‌کنیم یعنی به نظر ما در مسلک وضع دو دیدگاه اصلی وجود دارد:

دیدگاه اول: اینکه بعد الوضع یک امر واقعی و ارتباط و علقه واقعی بین لفظ و معنی ایجاد می‌شود.

دیدگاه دوم: اینکه بعد الوضع یک ارتباطی بین لفظ و معنی ایجاد می‌شود ولی این یک امر جعلی و اعتباری است و به هیچ وجه امر واقعی محسوب نمی‌شود.

دیدگاه اول خودش متضمن چند نظریه است و در دیدگاه دوم هم چندین نظریه متفاوت وجود دارد که ما به واسطه وجه اشتراک بین این نظریات سه نظریه را در دیدگاه اول بررسی می‌کنیم و چند نظریه را هم در دیدگاه دوم مورد بررسی قرار خواهیم داد. توجه داشته باشید که گاهی بین مطالب در کتاب‌ها و تقریرها به درستی و روشنی این مرزبندی صورت نگرفته است. پس عده‌ای قائل به ارتباط واقعی بین لفظ و معنی هستند در عین اینکه قائل به وضع‌اند که گفتیم این گروه به نظر ما به طور کلی متمایز و متفاوت از مسلک اول‌اند، درست است که این گروه هم می‌گویند ارتباط بین لفظ و معنی ارتباط واقعی است ولی دیدگاه آنان ماهیتاً با قائلین به مسلک اول فرق دارد، در دیدگاه دوم هم که اصلاً به کلی منکر واقعی بودن ارتباط بین لفظ و معنی هستند و می‌گویند ارتباط بین لفظ و معنی جعلی است و اعتبار محض است.

دیدگاه اول:

در دیدگاه اول سه نظریه جای می‌گیرد: نظریه محقق عراقی، نظریه محقق نائینی و نظریه شهید صدر. این سه بزرگوار از کسانی هستند که تصریح می‌کنند به اینکه ارتباط بین لفظ و معنی ناشی از وضع است و هیچ علقه ذاتی بین این دو در کار نیست اما بالوضع یک واقعیتی پدید می‌آید.

نظریه اول: محقق عراقی

ایشان معتقد است ارتباط بین لفظ و معنی یک ارتباط واقعی است یعنی فی‌نفسها این ارتباط دارای یک واقعیت است اما نه از سنخ اضافات خارجی است و نه از سنخ اعتباریات محضه بلکه متوسط بین اضافات خارجی و امور اعتباریه است. اضافات خارجی مثل احداث یک هیأت خاص مانند هیأت سرریه در خارج، که تخت یک هیأتی دارد که این هیأت متفاوت با هیأت میز است، در خارج غیر از چوب و میخ چیزی نیست که هم میز چوب و میخ دارد و هم تخت لکن هیأت این دو با هم متفاوت است یعنی تخت هیأت سرریه دارد ولی میز هیأت میز بودن دارد یا فوقیت و تحتیت، اینکه اگر کتاب روی میز قرار گیرد می‌گوییم کتاب فوق میز است قائم به یک امر خارجی است که بدون وجود میز و کتاب فوقیت و تحتیت تحقق پیدا

نمی‌کند. هم هیأت سریریت و هم هیأت فوقیت و تحتیت هیچ کدام در خارج ما بی‌ازاء ندارند اما قائم به امور خارجی اند و خارج ظرف این اضافات است.

اعتباریات محضه مثل اجزاء تحلیلیه در مرکبات عقلیه، انسان به عنوان یک مفهوم اگر در عقل تحلیل شود دارای دو جزء تحلیلی عقلی یعنی حیوان و ناطق است که موطن حیوان و ناطق فقط ذهن است و به هیچ وجه در خارج تحقق ندارند و منشأ اعتبار و انتزاع اینها هم در خارج نیست.

محقق عراقی مدعی است ارتباط بین لفظ و معنی نه از سنخ اضافات خارجیه است و نه از سنخ اعتباریات محضه ولی در عین حال اعتباری است. ایشان بحثی راجع به اعتباریات دارند که ما در مباحث حکم شرعی به مناسبت این بحث را مطرح کردیم، ایشان می‌گویند یک دسته از امور اعتباری هستند که خارج منشأ اعتبار آنهاست اما در خارج محقق نمی‌شوند یعنی خارج موطن آنها نیست، ذهن هم موطن آنها نیست ولی منشأ اعتبار آنها خارج است مثل ملکیت و زوجیت که اعتباری محض نیستند و صرف یک اعتبار که بتمامها تابع اعتبار باشد نیست بلکه یک امر واقعی است که نه اعتباری محض است و نه از قبیل اضافات خارجیه. حال سؤال این است که چگونه ملکیت و زوجیت یک امر اعتباری و در عین حال واقعی‌اند؟ ایشان می‌گویند ملکیت و زوجیت در خارج محقق نمی‌شود اما خارج موطن مصحح اعتبار آنهاست یعنی در خارج انشاء می‌شود و انشاء قولی و فعلی صورت می‌گیرد و بعد از انشاء یک واقعیتی پدید می‌آید به نام ملکیت. پس نه اعتباری محض مثل اعتبار انیاب اغوال می‌باشد که موطنی برای آن سوی ذهن نیست و نه از اضافات خارجیه است که خارج ظرف این اضافات است بلکه ضمن اینکه اعتباری است در عین حال واقعی هم می‌باشد و هم با امور واقعیه فرق دارد و هم با امور اعتباریه، از یک جهت اعتباری است چون پای جعل و اعتبار در میان است یعنی لفظ، جعل و اعتبار می‌شود برای معنی اما با سایر اعتباریات فرق دارد زیرا در سایر امور اعتباری هیچ بهره‌ای از واقعیت نیست و همه چیز تابع اعتبار معتبر است و با انعدام یا غفلت معتبر مشکل پیدا می‌کند اما این امر اعتباری این چنین نیست، از طرفی هم با اینکه واقعی است اما با امور واقعیه هم تفاوت دارد. مثالی که به فهم و وضوح بیشتر مطلب کمک می‌کند و نقطه اصلی سخن محقق عراقی هم می‌باشد این است که ارتباط بین لفظ و معنی مانند ملازمه بین نار و حرارت است، از طرفی اصل ملازمه بین نار و حرارت تابع وجود خارجی نار نیست، قبل از آنکه اصلاً آتش در عالم خارج مصداق پیدا کند و موجود شود این ارتباط و ملازمه در عالم ذهن بین طبیعت نار و طبیعت حرارت تحقق دارد و این ملازمه هیچ ربطی به وجود خارجی آتش ندارد اما زمانی که مصداقی از آتش در خارج وجود پیدا کرد با تحقق آتش این ملازمه به تبع وجود آتش واقعیت پیدا می‌کند یعنی حرارت هم به همراه آتش موجود می‌شود، با اینکه اصل ملازمه در ذهن است و تابع وجود آتش نیست اما وقتی آتش در خارج موجود شد این ملازمه واقعیت پیدا می‌کند، حال مانند همین مسئله در رابطه با لفظ و معنی وجود دارد با این تفاوت که در آنجا جعلی در کار نیست ولی در مورد لفظ و معنی جعل است، ایشان می‌گویند اصل ارتباط بین لفظ و معنی به سبب جعل پدید می‌آید مثلاً جاعل یک لفظی را برای معنایی قرار می‌دهد که این جعل و قرار دادن بین طبیعت لفظ و طبیعت معنی است یعنی تابع وجود لفظ نیست و تابع

وجود معنی هم نیست، وجود لفظ وقتی است که از دهان متکلم صادر شود و کسی آن را تلفظ کند و الا صرف اینکه شخص لفظی را در ذهنش برای معنایی قرار دهد لفظ وجود پیدا نمی‌کند هر چند که جعل صورت گرفته یعنی ارتباط بین طبیعت لفظ مورد نظر و طبیعت معنای آن ایجاد شده است پس علقه بین لفظ و معنی به سبب جعل پدید می‌آید و از این جهت این ارتباط، اعتباری است اما زمانی که لفظ موجود می‌شود و استعمال می‌شود بین لفظ و معنی یک ارتباط واقعی پدید می‌آید از قبیل ارتباط واقعی بین نار و حرارت. تا اینجا معلوم شد که اصل ارتباط بین لفظ و معنی با جعل پدید می‌آید و جعل ایجاد ارتباط بین طبیعت لفظ و طبیعت معناست اما بعد از آنکه لفظ وجود پیدا کرد یعنی متکلم آن را در معنایی استعمال کرد یک ارتباط واقعی بین لفظ و معنی از قبیل ارتباط واقعی بین حرارت و نار خارجی پدید می‌آید. حال باید ببینیم این ارتباط واقعی که با وجود لفظ و استعمال آن بین لفظ و معنی ایجاد می‌شود چیست؟ ایشان می‌گویند این ارتباط که با جعل پدید می‌آید موجب قابلیت لفظ برای معنی می‌شود به این بیان که لفظ فانی در معنی می‌گردد مثل فناء مرآت در مرئی که اگر شخصی در مقابل آینه بایستد آینه مغفول است و همه توجهات به صورتی است که در آینه نقش بسته است، ایشان می‌گویند لفظ نسبت به معنی چنین فنایی دارد یعنی لفظ مغفول واقع می‌شود و همه توجه به معناست، وقتی لفظ استعمال می‌شود به خود لفظ توجه نمی‌شود و گویا خود معنی القاء شده است، به تعبیر ایشان ما اینجا یک انتقال بیشتر نداریم و آن انتقال به خود معناست به خلاف دیگران که می‌گویند ما در این موارد دو انتقال داریم؛ یک انتقال به لفظ یعنی نخست ذهن به لفظ منتقل می‌شود و دیگری انتقال به معنی که به واسطه ملازمه بین لفظ و معنی به معنی منتقل می‌شویم. ایشان می‌گویند ما نحن فیه از قبیل انتقال ذهن ما به دود و سپس به آتش نیست که وقتی ما از دور دودی را می‌بینیم ابتدا ذهن ما به دود منتقل می‌شود و سپس بالملازمه به آتش منتقل می‌شویم که اینجا دو تا انتقال است یکی انتقال به دود و دیگری انتقال به آتش، یعنی این گونه نیست که ذهن ما نخست به لفظ منتقل شود و سپس بالملازمه به معنی منتقل شویم بلکه یک انتقال بیشتر نیست و آن هم انتقال مستقیم به معناست که این به واسطه ارتباط واقعی بین لفظ و معنی است که اساس ارتباط بین لفظ و معنی با جعل پدید آمده ولی وقتی لفظ وجود پیدا می‌کند آن قدر این ارتباط واقعی است که ما مستقیماً به خود معنی منتقل می‌شویم چون لفظ قالب معناست و قابلیت باعث شده که لفظ فانی در معنی شود. خلاصه کلام ایشان این است که درست است که ارتباط بین لفظ و معنی ناشی از وضع است و به یک معنا اعتباری است اما با امور اعتباری دیگر متفاوت است چون امور اعتباری دیگر هیچ نحوه تقرر و ثبوت و واقعیتی ندارند اما این امر اعتباری دارای یک تقرر و ثبوت و واقعیت است.^۱

بحث جلسه آینده: مرحوم آقای خویی به محقق عراقی اشکال کرده که اشکال ایشان و بررسی آن را انشاء الله در جلسه آینده عرض خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. نه‌ایه الافکار، ج ۱، ص ۲۶ و ۲۵.